

۱۹ ماه در جهاد سازندگی کار کردیم که جنگ شروع شد. ولی ضمن اینکه جنگ می‌کردیم، جهاد سازندگی را هم رها نکردیم.

اما ذهنیتی که وجود دارد این است که جهاد در زمان جنگ، فقط در خط مقدم جبهه مشغول ساختن خاکریز و پل سازی و از این دست کارها بود.

ما هیچ وقت در زمان جنگ کار جهاد سازندگی را تعطیل نکردیم. در زمان جنگ ده درصد از بچه‌های جهاد به جنگ رفتند ولی در اصل همه رفتند. وقتی جنگ شروع شد، بچه‌های جهاد سازندگی تعدادشان بیشتر از افراد سپاه بود؛ چون وقتی امام دعوت کرده بودند، همه آمدند جهاد.

اما فرمان تشکیل سپاه زودتر از جهاد بود؟
با این حال افراد برای جهاد بیشتر آمدند.

چرا؟

امام دیدگاه زیبایی داشت. ببیند هر جای دنیا که انقلاب رخ داده، فوراً یک سپاه یا نیروی نظامی درست می‌کنند از ترس اینکه ارتش کودتا نکند و آن ارتش را هم منحل می‌کنند. البته امام ارتش را منحل نکرد اما گفتند سپاه درست کنید. هسته سپاه از کسانی درست شد که قبل از انقلاب چریک بودند امثال گروه‌های صف، حدید، منصور و... کمیته‌ها هم خودبه‌خود و به‌خاطر استقبال از امام تشکیل شد. ولی امام یک دیدگاه دیگری داشتند که در کشورهای دیگر نیست. گفتند جهاد سازندگی که به معنای آباد کردن کشور طی جهاد بود؛ باید همین طرف از شهرش بلند می‌شد می‌رفت روستا و کار می‌کرد. امام جمله‌ای دارند که کاش من هم بروم یک روز در جهاد سازندگی شرکت کنم. وقتی امام این کار را انجام دادند، نیروهای جهاد بیشتر از سپاه شد؛ چون هم باید کار عمرانی می‌کرد، هم آبرسانی می‌کرد، هم پل می‌ساخت، هم جاده می‌ساخت. از طرفی بعضی گروه‌های خاص هم وارد جهاد شدند. ولی امام چند جا گفتند که این‌ها را در بین خودتان شناسایی کنید و بیرون کنید. مثلاً مجاهدین خلق در جهاد وارد شده بودند و حتی خرمن‌ها را آتش می‌زدند.

وقتی رسیدیم به آغاز جنگ، جهاد سازندگی در سراسر کشور قدرت داشت. برای جنگ، ده درصد از نیروهای مان رفتند. اول هم نیروهای مردمی رفتند. آن ده درصدی که رفتند خاکریز بزنند، طرحی به نام «والعادیات» درست کردند که هر نیروی جهادی پانزده روز بروند جبهه. روزهای اول ۱۵ روز بود، روزهای بعد شد یک ماه، بعد شد ۴۵ روز. به این ترتیب همه جهادی‌ها جبهه رفتند.

مثلاً ما چون در همدان بودیم و کردستان نزدیک‌مان بود، وقتی کردستان در دست کوموله و دموکرات افتاده بود، برای سپاه کمک‌های مردمی می‌بردیم. جهاد سازندگی از روستاها نان و هندوانه جمع می‌کرد و می‌برد کردستان برای بچه‌ها سپاه که آن‌جا می‌جنگیدند. به محض اینکه جنگ شروع شد، خیلی از نیروهایی که شما به عنوان فرمانده سپاه می‌شناسید، جهادی هستند. مثلاً شهید باکری، بنیان‌گذار جهاد سازندگی ارومیه است؛ شهید جهان‌آرا بنیان‌گذار جهاد سازندگی خرمشهر است؛ شهید علم‌الهدی بنیان‌گذار جهاد سازندگی اهواز است. اما جنگ که شروع شد آن‌ها مجبور شدند به سپاه بروند. البته این‌ها را جزء آن ده درصد حساب نمی‌کنم. ما خودمان راه افتادیم و کمک‌های مردمی می‌بردیم، دیدیم که راه نیاز دارند. من آن زمان از طریق سپاه به جبهه می‌رفتم و دیدیم جهاد می‌تواند راه بکشد. به همین دلیل من ۱۵ مهر ۵۹ بلوزر به جبهه بردم.

حتماً سازماندهی خوبی داشتید.



انتخاب کرد. بعد آمار را که دادند به دست شهید بهشتی ملاحظه کرد و به امام رسید. حضرت امام ۲۶ خرداد برای معلم‌های آموزش و پرورش ملایر صحبت کرده و گفتند «امشب من فرمان جهاد سازندگی را صادر می‌کنم». اولین باری که در صحیفه نور به جهاد سازندگی برمی‌خوریم، این‌جاست. در این زمان بود که ما کار خودمان را با شهید مدنی شروع کردیم. ایشان وقتی فرمان امام را شنید، به همدان آمد و چیزی به عنوان عمران راه انداخت. دقیقاً یادم است روزی این اتفاق افتاد که آقای طالقانی دستور داد بروید دیوارها را از شعارها پاکسازی کنید. شهید مدنی وقتی جوانان را برای این کار تقسیم کرد، تعدادی جوان را که آن روز زیاد آمده بودند، برداشت و به روستا برد که من خدوم جزء کسانی بودم که رفته روستا. ما هم که کار را بلد نبودیم، خود شهید مدنی عبا و عمامه را روی زمین گذاشت و بیل را برداشت؛ شروع کرد و به ما هم گفت این‌جا را پاک کنید. این‌جوری جهاد راه افتاد.

در روز ۲۷ خرداد که روز جهاد سازندگی است، امام خودشان با نور، فرمان تشکیل جهاد سازندگی را ضبط کردند و به رادیو و تلویزیون دادند. وقتی جهاد سازندگی تأسیس شد، کمیته‌ها شکل گرفت. هر استانی برای خودش یکسری کارهایی انجام می‌داد. در هر استانی شورای مرکزی جهاد را درست کردند، هر شهرستانی برای خودش شورای مرکزی درست کرد و از این‌جا بود که از دورترین روستاها شروع کردیم و به این صورت کار توسعه روستاها شروع شد. برنامه توسعه روستایی بر اساس تمدن اسلامی بود؛ یعنی خود حضرت امام در سخنان خود دارند که ما برای تمدن اسلامی کار می‌کنیم.

چه مشکلاتی داشتید؟

یک مشکل جهاد سازندگی درگیری با خوانین بود. شهید آوینی حتی کتابی در این زمینه به‌نام «خان‌گزیده‌ها» نوشته است که موضوع آن درگیری شهید آوینی با خان اقلید شیراز بود که بعد فیلمش را هم ساخت. منتهی این درگیری در سراسر کشور بود. روز اولی که یک جهادی وارد روستا می‌شد، خان با او درگیر می‌شد. مثلاً ما مقداری پول به روستا برده بودیم تا به روستایی‌ها وام بدهیم. یک فرد عاقل گفت که پول را تک تک به افراد ندهید؛ گفتیم چرا؟ گفت می‌خواهیم کارخانه بزنیم. این‌ها حلاج هستند و بیکار. زمین‌های روستای مان دیم است و شما زحمتی بکشید پول را یک‌جا بدهید. اتفاقاً آن آدم داماد خان هم بود اما برای اینکه این کار را انجام ندهد، او را شبانه کشتند. البته تمام مردم همکاری می‌کردند. اصلاً همه ما مردم بودیم و فقط دانشجویان نبودند. این روند ادامه داشت تا آغاز جنگ تحمیلی و دفاع مقدس. اینکه امام گفته بودند بروید بسازید، در جنگ هم جهاد سازندگی و توسعه روستایی را ادامه دادید؟